

# موضوع‌شناسی علوم انسانی و اقتضائات روش‌شناختی آن\*

رمضان علی تبار\*\*

## چکیده

یکی از مسائل مهم و اصلی در علوم انسانی، روش‌شناسی آن است. عوامل و متغیرهای مختلفی در روش‌شناسی نقش دارند که از جمله آن، موضوع علوم انسانی و نوع تلقی از آن است. موضوع علوم انسانی در یک معنای کلی، انسان و جامعه و در معنای دقیق‌تر عبارت است از کنش انسانی. نوع تلقی از انسان و کنش‌های وی در مکاتب علمی- نظیر پارادایم‌های سه‌گانه در علوم انسانی- متفاوت بوده و بر اساس آن، به روش‌شناسی متفاوتی نائل شدند. کنش انسانی به مثابه موضوع علوم انسانی دارای مختصات و ویژگی‌های مختلفی‌اند که آن را از موضوع دیگر علوم به‌ویژه علوم طبیعی متمایز می‌سازد. این ویژگی‌ها عبارت‌اند از: آگاهانه‌بودن، ارادی‌بودن، هدفمندبودن، معناداربودن، اعتباری‌بودن و... که وجود هر کدام به گونه‌ای در روش‌شناسی علم نقش داشته و در مجموع در علوم انسانی نیز اقتضای روشی خاصی خواهد داشت. مقاله حاضر با روش اسناد و مدارکی در گردآوری داده‌ها و روش عقلی در تحلیل اطلاعات، زمینه را برای نظریه‌پردازی در روش‌شناسی علوم انسانی فراهم می‌سازد؛ از این‌رو سعی می‌شود ضمن معرفی انسان علوم انسانی و روش‌شناخت آن، به ویژگی‌های کنش انسانی و اقتضائات روش‌شناختی آن در علوم انسانی بپردازد.

واژگان کلیدی: علوم انسانی، موضوع علوم انسانی، کنش انسانی، روش‌شناسی.

\* مقاله حاضر برگرفته از طرح تحقیقی «معیار دینی‌بودن علوم انسانی» (از نگارنده مقاله) مربوط به صندوق حمایت از پژوهشگران و فناوران کشور (INSF) Iran National Science Foundation به شماره ۹۱۰۴۳۴۰ می‌باشد.

\*\* دانشیار گروه منطق فهم دین پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی. r.alitabar@chmail.ir

تاریخ دریافت: ۹۶/۱/۱۵ تاریخ تأیید: ۹۷/۵/۲۱

## مقدمه

اندیشمندان مسلمان مقومات یک علم (Discipline) را سه چیز می‌دانند: موضوع، مبادی و مسائل (ر.ک: علامه حلی، ۱۴۲۳، ص ۲۱۲). موضوع علم چیزی است که آن دانش از احوال و عوارض ذاتیه آن سخن می‌گوید: «هو الذی یبحث فیہ عن عوارضه الذاتیه» (آخوند خراسانی، ۱۴۱۱، ج ۱، ص ۷ / ابن‌سینا، ۱۴۰۵، ص ۱۵۵ / زعیمیان، ۲۰۰۲، ص ۵۵)؛ به عبارت دیگر موضوع هر علم، عنوان جامعی است که آن علم در پیرامونش بحث و تحقیق می‌کند و مسائل آن علم نیز به نحوی به همان موضوع (احوال، خواص و آثار آن) می‌پردازد (ر.ک: مطهری، ۱۳۸۶، ص ۲۷ / صدر، ۱۴۰۶، ج ۲، ص ۱۲)؛ مثلاً موضوع علم پزشکی، بدن انسان است، موضوع علم فیزیک، حالات بسیطه اشیا و موضوع شیمی، حالت ترکیبی اشیا و موضوع علم حساب، حالات مختلفه اعداد و موضوع هندسه، حالات خط و اشکال می‌باشد؛ بنابراین هر علمی موضوع معینی دارد. موضوع هر علم افزون بر اینکه می‌تواند معیار اصلی یا یکی از معیارهای تمایز و طبقه‌بندی علوم باشد، تأثیر و نقش اساسی در برخی مؤلفه‌های علم نیز دارد. یکی از لوازم و اقتضائات موضوع هر علم، نقش آن در روش‌شناسی علم است؛ به عبارت دیگر ویژگی موضوع علم، لوازم و اقتضائات مختلفی دارد که از جمله آن، روش‌شناسی است. موضوع یک علم، مهم‌ترین مؤلفه و عامل برای شناخت مسائل، ابعاد، اهداف و روش علوم است. ویژگی‌های «موضوع» هر علم، افزون بر اینکه در تعیین و تشخیص روش و مسائل علم نقش دارد، می‌تواند به تعیین هدف، رسالت و جهت‌گیری علم نیز کمک کند و برای دانشمندان و پژوهشگران آن علم نیز تعهد و مسئولیت می‌آفریند و در نتیجه یکی از معیارهای دینی یا سکولار بودن علم نیز به شمار آید (ر.ک: علی تبار، ۱۳۹۵، ص ۲۹-۵۵).

علوم انسانی نیز از این امر مستثنا نبوده و دارای موضوع یا موضوعات خاصی است. موضوع علوم انسانی در یک معنای کلی، انسان، جامعه و رفتار فردی و اجتماعی آن می‌باشد و در معنای خاص و دقیق‌تر عبارت است از «کنش‌های انسان» اعم از کنش‌های ظاهری یا باطنی، جوارحی یا جوانحی و فردی یا اجتماعی. علوم انسانی

درباره کنش‌های انسانی، علل و عوامل شکل‌گیری آنها، احکام، پیامدها و آثار، لوازم مرتبط و متناسب با آن، پیش‌بینی و کنترل آنها بحث می‌کند (پارسانیا، ۱۳۹۲، ص ۲۳-۲۴/ شریفی، ۱۳۹۳، ص ۱۱۷). موضوع هر علمی نسبت به موضوعات سایر علوم تفاوت‌ها و تمایزهایی دارد. موضوع علوم انسانی در مقایسه با دیگر موضوعات علوم، دارای ویژگی‌هایی است که افزون بر اینکه محور و مسائل علوم انسانی را از سایر علوم متمایز می‌کند، روش‌شناسی خاصی را نیز می‌طلبد؛ زیرا روش حل مسائل آن نیز وابسته به ویژگی و ماهیت موضوع آن علم است (ر.ک: بلیکی، ۱۳۹۳، ص ۷۸-۸۴/ پارسانیا، ۱۳۹۲، ص ۲۴-۲۸/ شریفی، ۱۳۹۳، ص ۱۱۷-۱۱۸).

با توجه به آنچه گفته شد، «انسان» مفهوم عامی است که هم در موضوع علوم انسانی اخذ می‌شود و هم موضوع برخی علوم دیگر نظیر علم‌النفس، طب عمومی و... که در علوم انسانی نوعاً با کنش انسانی با اراده و آگاهی همراه است؛\* مثلاً اندیشه و تفکر، خلق و خوی نفسانی و... از سنخ کنش فردی و درونی انسان‌اند و تکلم و سخن‌گفتن با دیگران، از سنخ کنش بیرونی و اجتماعی‌اند. کنش‌های انسانی به مثابه موضوع علوم انسانی دارای ویژگی‌های مختلفی‌اند؛ از جمله آگاهانه‌بودن، ارادی‌بودن،

---

\* لازم است ذکر گردد که در بخشی از علوم انسانی، با کنش‌های غیرارادی و غیرآگاهانه نیز مواجه هستیم؛ مثلاً انسان‌شناسی (Anthropology) که بخشی از علوم اجتماعی است و کارش توضیح ابعاد وجودی انسان است که حوزه گسترده‌ای از فرهنگ تا تاریخ تکامل انسان را در بر می‌گیرد، ریشه‌های آن در علوم انسانی، علوم طبیعی و علوم اجتماعی است و کارش مطالعه عمومی انسان، شامل جسمانی، باستانی، تاریخی، اجتماعی و فرهنگی است. این رشته اکنون برای مطالعه جوامع ابتدایی و انسان فسیل در کنار انسان‌شناسی جسمانی به کار می‌رود. مردم‌شناسی بخشی از آنتروپولوژی است که خود به دو دسته مردم‌شناسی زیستی (جسمانی و کالبدی) و مردم‌شناسی فرهنگی (اجتماعی) تقسیم می‌شود. مردم‌شناسی فرهنگی، زندگی اجتماعی و حیات فکری و فرهنگ انسان را با توجه به سیر تاریخی و مناسبات طبیعی و اجتماعی بررسی می‌کند و ویژگی‌های جسمانی و زندگی فکری و فرهنگی انسان‌های نخستین و جوامع ابتدایی را می‌کاود (روح‌الامینی، ۱۳۷۷، ص ۳۸)؛ البته در حوزه‌هایی نظیر انسان‌شناسی فرهنگی، فلسفی، ادبی و نظایر آن با کنش‌های ارادی و آگاهانه سروکار داریم.

هدفمند بودن، معنادار بودن و... که با توجه به این ویژگی‌ها، مطالعه و روش‌شناسی آن، دارای پیچیدگی و دشواری خاصی خواهد بود. در مقابل، فعل و انفعالاتی که با اراده و آگاهی همراه نیستند، مثل ضربان قلب، تنفس، رشد جسمانی، فعالیت‌های دستگاه گوارش و... از سنخ موضوع علوم انسانی نبوده و روش‌شناسی آن نیز متفاوت خواهد بود. بر این اساس دانش‌هایی مثل فلسفه و الهیات، علی‌رغم تلقی عمومی، جزو علوم انسانی به شمار نمی‌روند؛ زیرا موضوع فلسفه و الهیات جزو کنش‌های انسانی نیستند. فلسفه به معنای متعارف از احکام عام هستی بحث می‌کند و به قواعد و قوانین کلی حاکم بر همه هستی می‌پردازد؛ درحالی‌که علوم انسانی از هستی‌های خاص بحث می‌کنند؛ هستی‌هایی که تحقق آنها وابسته به خواست و اراده آدمی است (ر.ک: پارسایان، ۱۳۹۲، ص ۲۹-۳۲) یا مباحثی همچون خداشناسی، وحی‌شناسی و معادشناسی نیز هرچند از این جهت که از عوامل شکل‌دهنده و تأثیرگذار در کنش‌های انسانی‌اند، در علوم انسانی باید مورد توجه قرار گیرند، اما تحلیل حقیقت این امور و بحث‌های مفصل درباره آنها از حیطه علوم انسانی خارج است (ر.ک: شریفی، ۱۳۹۳، ص ۱۱۸)؛ حتی بحث از هستی و چیستی انسان و کنش انسانی به عنوان موضوع علوم انسانی و ویژگی‌های آن نیز از سنخ مسائل علوم انسانی نخواهد بود؛ بلکه این گونه مباحث با رهیافت پیشینی و فلسفی (هستی‌شناختی) بوده و از سنخ فلسفه علوم انسانی خواهد بود و مسئله مقاله حاضر نیز از مسائل فلسفه مضاف می‌باشد. در ادامه ضمن طرح چیستی و ماهیت انسان علوم انسانی و برآیند روش‌شناختی آن، به برخی ویژگی‌های «کنش انسانی» به مثابه موضوع علوم انسانی و لوازم و نتایج روش‌شناختی آن نیز پرداخته خواهد شد. مراد از روش، نوعاً ناظر به روش‌شناسی بنیادین (روش علم) است نه روش تحقیق؛ البته روش تحقیق نیز تابع روش‌شناسی بنیادین است.

## الف) انسان علوم انسانی و منطق تفسیر آن

### ۱. چیستی انسان و نقش آن در روش‌شناسی علوم انسانی

از مباحث زیرساختی در علوم انسانی، نوع تلقی از ماهیت و چیستی انسان است.

شناخت انسانِ علوم انسانی، به مثابه موضوع کلی و کنشگر اصلی در علوم انسانی، امری ضروری است. در چیستی و ماهیت انسان، دو رویکرد کلی وجود دارد؛ رویکرد ماتریالیستی و سکولار و رویکرد دینی و الهی. در رویکرد نخست، ویژگی حیوانیت و غریزه‌محوری رکن اصلی ماهیت انسان را تشکیل می‌دهد. در این رویکرد انسان حیوان تکامل‌یافته است که ساختار ظاهری و فکری او در طول سالیان متمادی در پی اصل هماهنگ‌سازی با محیط طبیعی تغییر کرده و به صورت کنونی درآمده است (ر.ک: کاپلستون، ۱۳۶۶، ج ۹، ص ۲۲۱/ کبیر، ۱۳۹۱، ج ۱، ص ۳۸ به بعد/ استراوس، ۱۳۶۵، ص ۵۸/ رجبی، ۱۳۸۵، ص ۴۲ به بعد).

در این رویکرد انسان عبارت است از موجودی مادی، حیوان، میرا، درنده، تک‌بعدی، تک‌ساحتی، دارای طبیعت حیوانی و سرشت غریزی و... که انسانِ علوم انسانی از این قبیل موجود است. حاکمیت این تفکر، موضوع علوم انسانی را موجودی تصویر می‌کند که تنها در حوزه محسوسات می‌گنجد و تعهدش در حدود همین دنیای مادی و اهداف آن است و رسالت این علوم نیز چیزی بیش از این اهداف نیست (علی‌تبار، ۱۳۹۳، ص ۴۷-۷۲).

این نگاه با توجه به تعریفی که از انسان ارائه می‌دهد، باعث شده، روش علوم طبیعی را در علوم انسانی تسری دهند و در طراحی و انجام تحقیقات در این علوم، تنها بر اساس روش‌های کمی عمل نمایند؛ با این تفاوت که در این گونه رویکردها، منطق فهم و تحلیل و دریافت‌ها با محوریت فرد است نه جامعه؛ به عبارت دیگر مبنای اصالة‌الفرد در ماهیت انسان، در موضوع، مسائل و منابع علوم انسانی نیز تأثیرگذار بوده و در نتیجه روش مطلوب در علوم انسانی مبتنی بر پارادایم پوزیتیویستی صرفاً روش و منطق علوم طبیعی خواهد بود. بر اساس رویکرد فردگرایی، جامعه و هویت‌های اجتماعی، صرفاً مجموعه‌هایی از افراد می‌باشد؛ لذا از لحاظ روش‌شناختی، تبیین‌ها نیز بر حسب افراد و اجزای خرد صورت گیرد و تعامل و روابط میان اجزا نادیده انگاشته می‌شود. در این رویکرد هیچ تبیین اجتماعی مستقل و بالذات وجود ندارد و همهٔ نظم‌ها

و احکام جمعی بر حسب احکام فردی توصیف می‌شوند و پدیده‌های اجتماعی تماماً مترتب بر افعال و نیت افراد می‌باشند (ر.ک: لیتل، ۱۳۸۱، ص ۳۱۲-۳۱۳ / غفاری و ابراهیمی، ۱۳۸۴، ص ۳۰). در مقابل فردگرایی، رویکرد جمع‌گرایی قرار دارد. رویکرد جمع‌گرایی در مطالعه پدیده انسانی و اجتماعی، بر جمع تأکید دارد و اصالت را از آن جمع و کلیت به مثابه یک سیستم می‌داند. جامعه و هویت‌های اجتماعی چیزی جدای از افراد تشکیل‌دهنده آنها هستند و مستقل از خواسته‌ها و آرزوهای تک‌تک افراد درون آن می‌باشد؛ از این رو در تبیین یک پدیده اجتماعی، توجه و تمرکز به روابط، تعامل و مطالعه ساختارها می‌باشد که از آن به جمع‌گرایی روش‌شناختی تعبیر می‌شود (لیتل، ۱۳۸۱، ص ۳۱۵-۳۱۶ / غفاری و ابراهیمی، ۱۳۸۴، ص ۳۳)؛ البته هر دو رویکرد (فردگرایی و جمع‌گرایی) با وجود تفاوت‌های مبنایی و روشی، در تبیین مادی و سکولار بودن مشترک‌اند.

در رویکرد الهی و دینی، ویژگی حیوانی و فراحیوانی اخذ شده است. ویژگی فراحیوانی آن در نظرگاه مشهور فلاسفه و تفکر عقلانی «نطق» است. این ویژگی که به معنای توانمندی خاص انسانی است، انسان را از مرتبه حیوان فراتر برده و مرتبه وجودی خاصی برای انسان قائل شده است (ر.ک: ابن سینا، ۱۳۷۹، ص ۵۶ / کبیر، ۱۳۹۱، ج ۱، ص ۳۸ به بعد). برخی اندیشمندان مسلمان تعریف انسان به «حیوان ناطق» را تعریف کامل و جامعی از انسان نمی‌دانند؛ زیرا این تعریف جامع افراد و مانع اغیار نیست و تعریف صحیحی از انسان نمی‌تواند باشد. تعریف جامع از انسان همان تعریف انسان به «حی متأله» است؛ یعنی زنده‌ای که به سوی خداوند در حرکت است یا موجود زنده الهی‌اندیش (جوادی آملی، ۱۳۸۴، ص ۱۵۰). مبنای حی متأله بودن انسان در اندیشه اسلامی این است که «ان الانسان غیرمکتف بذاته فی الوجود و البقاء» (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۳، ص ۳۵۹)؛ یعنی انسان همان‌گونه که در مرتبه تکوین، غنی بالذات، خودبسند و خودسامان نیست، بلکه فقیر بالذات است، در مقام تشریح نیز به‌تنهایی نمی‌تواند سعادت و کمال خود را تأمین کند. از این منظر انسان، موجود زنده‌ای است که در مسیر

تکامل خویش (خدایی‌شدن) در حرکت است. بر اساس این مبنا، انسان هم در شناخت خویش نیازمند راهنماست و هم در پیمودن راه و مسیر حرکت. این مبنا، اهمیت و ضرورت دین و وحی را نیز مشخص می‌کند.

بر اساس این نگاه، انسانِ علوم انسانی، موجود زنده دارای روح ملکوتی با گرایش به قرب الهی (حیّ متألّه) است که کنش‌های آن به مثابه موضوع علوم انسانی می‌تواند دارای ویژگی لاهوتی، ملکوتی، مُلکی، حیوانی یا شیطانی باشد. غایت و هدف این علوم زمینه‌سازی برای تحقق انسان و جامعه متعالی خواهد بود. با توجه به موضوع و هدف متعالی، مسائل متناسب با آن، شکل خواهد گرفت. نظریه‌ها نیز مبتنی بر اهداف یادشده خواهد بود. روش علم نیز مانند دو رویکرد فردگرایی و جمع‌گرایی، تک‌ساحتی نخواهد بود؛ بلکه به نوعی از روش‌های ترکیبی و تلفیقی می‌توان بهره گرفت که از آن می‌توان به کثرت‌گرایی روش‌شناختی تعبیر نمود. در این رویکرد، هم به فرد توجه می‌شود و هم به جمع و سیستم؛ البته مراد از تکثر روشی یا روش تلفیقی، ترکیب روش‌های دو پارادایم متضاد نیست؛ بلکه بهره‌گیری از منابع و روش‌های مختلفی نظیر روش عقلی، نقلی، تجربی و... در فضای پارادایم دینی می‌باشد؛ زیرا روش و منطق علم، تابع موضوع، مسائل و اهداف آن علم است. از جمله مسائل علوم انسانی، روش فهم و تفسیر خود انسان است که این نیز تابع ماهیت انسان است.

## ۲. روش‌شناسی شناخت انسان

انسان موجود پیچیده‌ای است و شناخت او کاری بسیار دشوار، بلکه به طریق عادی ناممکن است؛ از این رو با ابزارهای عادی شناخت نمی‌توان درک و فهم صحیح و کاملی از انسان به دست آورد؛ بلکه در شناخت انسان و ابعاد و ساحت‌ها و اسرار وجودی آن نیازمند وحی نیز می‌باشیم (ر.ک: ابراهیم‌زاده آملی، ۱۳۸۶، ص ۵۱)؛ به عبارت دیگر با توجه به دشواری، اهمیت و پیچیدگی شناخت حقیقت و ماهیت انسان، در کشف و فهم رازهای وجودی‌اش، نیازمند منابع و ابزارهای معتبری هستیم که تنها از ناحیه خالق آن میسر است که خداوند از طریق دین و وحی به بشر ارزانی داشته است؛ از این رو در بین

انواع انسان‌شناسی - نظیر انسان‌شناسی مادی و تجربی، فلسفی، عرفانی - انسان‌شناسی دینی از جامعیت و وثاقت خاصی برخوردار است و ویژگی‌های مثبت و نقاط قوت سایر انسان‌شناسی‌ها را دارا و فاقد نقص و محدودیت‌های انسان‌شناسی غیردینی است (ر.ک: گرامی، ۱۳۸۴، ص ۲۹-۳۰). این برتری مرهون منابع، ابزار و روش‌شناسی در انسان‌شناسی دینی است. مراد از دین، دین مبین اسلام می‌باشد که با توجه به گستره و قلمرو معرفتی آن، ضمن اینکه خود، امری وحیانی است، سایر منابع معرفتی بشر نظیر عقل، حس، دل و فطرت را نیز معتبر می‌داند و بشر را به آن منابع نیز ارجاع می‌دهد؛ لذا مراد از انسان‌شناسی دینی، انسان‌شناسی نقلی نیست، بلکه دینی‌بودن یک دانش به امور مختلفی وابسته است که افزون بر دینی‌بودن منابع معرفتی در انسان‌شناسی دینی، معیارهای دیگری نظیر دینی‌بودن مبانی، اهداف، روش و نظایر آن نیز مطرح است. در انسان‌شناسی دینی از روش‌های مختلفی نظیر روش عقلی، روش عقلایی، روش نقلی، روش تجربی و دیگر روش‌ها به تناسب مسئله مورد نظر بهره می‌بریم.

بر اساس انسان‌شناسی دینی، ابعاد، ویژگی‌ها، حقایق و ارزش‌های گوناگون انسانی از طرق مختلف نظیر کتاب، سنت و عقل به دست می‌آید؛ به بیان دیگر در انسان‌شناسی دینی به جای بهره‌گیری از روش‌های صرفاً تجربی یا عقلی، برای شناخت انسان از وحی و سنت نیز استفاده می‌شود. در انسان‌شناسی دینی، وحی به عنوان منبع و منطق فهم و تفسیر انسان به حساب می‌آید؛ زیرا با توجه به محدودیت عقل بشری در شناخت هستی به‌ویژه در انسان‌شناسی می‌توان از راه وحی، شناخت و تفسیری درست و جامع از انسان ارائه داد؛ از این‌رو بهترین راه برای شناخت انسان، روش دینی و وحیانی است؛ چراکه حقیقت انسان، همانند کتابی است که نیازمند شرح و تفسیر است و فقط خداوند که خالق انسان است، به‌خوبی می‌تواند حقیقت وجود انسان را شرح و تفسیر کند (ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۷۹، ص ۳۵-۳۶).

درحالی‌که در انسان‌شناسی غیردینی به‌ویژه انسان‌شناسی مادی و تجربی به عنوان زیربنای علوم انسانی موجود، با نگرش و مبانی سکولار، صرفاً با روش و متد تجربی



تنها ابعاد ظاهری و مادی آن را مطالعه می‌کند؛ همان‌گونه که در انسان‌شناسی فلسفی، به عقل خودبنیاد و بریده از وحی تکیه می‌شود؛ در نتیجه توان درک و فهم حقیقت و جایگاه حقیقی آن را ندارد. مشکل در انسان‌شناسی دینی صرفاً به روش تجربی نیست؛ چون این روش فی نفسه شیوه ناصوابی نیست، بلکه یکی به انحصار روش شناختی بر می‌گردد و مشکل دیگر ناظر به مبانی و مفروضات نیز می‌باشد.

۶۳

ذهن

موضوع‌شناسی علوم انسانی و اقتضات روش شناختی آن

### ب) ویژگی‌های موضوع علوم انسانی و دلالت‌های روش شناختی آن

رابطه ویژگی‌های موضوع علم با نوع روش‌شناسی آن از سنخ رابطه متغیر مستقل و متغیر وابسته است. این مسئله درباره علوم انسانی نیز صادق بوده و ویژگی‌های موضوع علوم انسانی، به مثابه متغیر مستقل در روش‌شناسی آن، به مثابه متغیر وابسته عمل می‌کند؛ لذا در مطالعات موضوع‌شناسی علوم انسانی و ویژگی‌های آن - به منزله متغیر مستقل و مؤثر - می‌توان به متغیر روش - به مثابه متغیر وابسته، برآیند و برون‌داد - دست یافت. با توجه به اینکه نوع تلقی درباره ویژگی‌های انسان و کنش انسانی به مثابه متغیر مستقل، متفاوت است، از این لحاظ می‌توان مدعی شد ویژگی‌های موضوع علوم انسانی در تلقی‌های مختلف (تلقی‌ها بر اساس پارادایم‌های سه‌گانه و سایر تلقی‌ها)، متفاوت بوده و بر اساس هر کدام می‌توان به روش‌شناسی متفاوتی رسید؛ از این رو نقش متغیر بودن موضوع و روش را نشان خواهد داد.

جهت کاوش در ماهیت کنش انسانی، ابتدا باید فرایند شکل‌گیری آن مورد بررسی قرار گیرد. کنش انسانی، محصول عوامل و زمینه‌های مختلفی است از جمله تصور، تصدیق، شوق، اراده و...؛ به عبارت دیگر بر اساس دیدگاه حکمای اسلامی کنش انسانی دارای مبادی و زمینه‌های قبلی است. فاعل ابتدا فعل را تصور می‌کند، سپس فایده آن را تصدیق می‌کند و با تحقق تصور و تصدیق، حالت شوق نسبت به انجام فعل ایجاد می‌شود. پس از شدت یافتن شوق، اراده انجام آن محقق شده و در پی اراده، عضلات بدن به منظور انجام فعل به حرکت در می‌آید و در نهایت کنش انسانی، صورت می‌گیرد (ر.ک: صدرالدین شیرازی، ۱۴۲۸، ج ۸، ص ۲۹۹-۳۰۰/ عمیق، ۱۳۹۲، ص ۴۹-۶۸)؛ افزون بر

اینکه نیت و قصد فاعل «بافت» یا زمینه فکری و فرهنگی و دیگر عوامل نیز مؤثر است؛ بنابراین ویژگی‌ها و مختصات کنش‌های انسانی عبارت‌اند از: نیت‌مندی، هدف‌مندی، وابسته به آگاهی، ارادی، اختیاری‌بودن، معناداری، وابستگی به عوامل بیرونی مثل نیازها، موقعیت‌های زمانی و مکانی، فرهنگ و...؛ از این‌رو کنش انسانی، امری پیچیده و مطالعه و فهم آن، دشوار است. کنش انسانی از لحاظ قلمرو و گستره ارزشی آن نیز نسبت به موضوع سایر علوم، طیف وسیعی از ویژگی‌ها را شامل می‌شود، اعم از ویژگی ملکوتی، ملکی، حیوانی و... . توضیح اینکه علوم انسانی، کنش‌های مختلفی را مطالعه می‌کند؛ کنش‌هایی که از انسان سر می‌زند؛ اعم از کنش‌هایی با ویژگی الهی و ملکوتی تا کنش‌های شبه‌حیوانی و حتی پست‌تر از حیوان و... همه اینها در گستره مطالعات علوم انسانی قرار دارد و محقق علوم انسانی می‌تواند در پژوهش خویش، تمامی ویژگی‌ها را مد نظر داشته باشد.

بنابراین کنش انسانی امری پیچیده، ذوابعاد و ذومراتب است؛ به عبارت دیگر کنش‌های انسانی، تک‌وجهی و تک‌بعدی نیست؛ بلکه از نوع کنش‌های ظاهری، باطنی، الهی، ملکی، لاهوتی، حیوانی، و پست‌تر از حیوانی (شیطانی) و... را می‌تواند در بر گیرد و این برخاسته از مراتب مختلف وجودی انسان، یعنی جمادی، نباتی، حیوانی و انسانی است (ر.ک: صدرالدین شیرازی، ۱۴۲۸، ج ۸، ص ۳۴۷)؛ همچنین موضوع علوم انسانی تنها ناظر به کنش‌های موجود و تحقق‌یافته نیست؛ بلکه درباره کنش‌های مطلوب و تکامل‌یافته نیز سخن به میان خواهد آمد؛ زیرا هدف اصلی علوم انسانی اسلامی، رسیدن به کنش‌های انسانی مطلوب و دینی است؛ لذا محقق علوم انسانی ضمن توصیف، تبیین و تفسیر انسان تحقق‌یافته، به داوری و حتی توصیه نیز می‌پردازد.

توضیح اینکه انسان خود نوعی حیوان است و ضمن دارا بودن تمایزهای اساسی با دیگر جانداران، نقاط مشترک بسیاری نیز با آنها دارد. تفاوت عمده انسان با حیوان همان معیار «انسانیت» او، یعنی «بینش‌ها» و «گرایش‌ها» و «توانش‌ها» است (ر.ک: گرامی، ۱۳۸۴، ص ۱۱۵-۱۲۱)؛ اما موضوع علوم انسانی در کنش‌های موجود و

تحقق‌یافته منحصر نیست؛ بلکه کنش‌های مطلوب را نیز مورد بررسی قرار می‌دهد؛ از این‌رو موضوع علوم انسانی، در مقایسه با علوم طبیعی، از پیچیدگی خاصی برخوردار است. کنش‌های انسانی، وصف موجودی پیچیده، ناشناخته و بسیار هوشمند به نام انسان‌اند. این کنش‌ها کاملاً به حالات روحی و روانی او و امر بسیار پیچیده‌ای به نام انگیزه و نیت وابسته‌اند؛ متأثر از دریایی از ایده‌ها، باورها، ارزش‌ها و هنجارها هستند (See: Berger, 1966, p.94/ Murphy, 2008, pp.1-11) نمی‌توان به شکل صوری و مصنوعی کنش انسانی را از حالات روحی و روانی او و از نیت و انگیزه او جدا کرد و در محیط آزمایشگاهی مورد مطالعه قرار داد.

برخی از نویسندگان تلاش دارند موضوع مورد بررسی علوم انسانی را بسیار ساده و سطحی جلوه دهند و با بیان اینکه ما در علوم انسانی با انسان متعارف و معمولی سر و کار داریم و نه با انسان فلسفی یا مذهبی یا عرفانی، تلاش می‌کنند ابعاد فلسفی و مذهبی و عرفانی شناخت انسان را از حوزه مطالعات علوم انسانی خارج کنند (سروش، ۱۳۸۵، ص ۸-۲۲). «علوم انسانی به هر حال جزو علوم تجربی‌اند و علم تجربی، نه اخلاق است و نه تجربه... علوم انسانی اگر یک مشخصه دارند، این است که آنها انسان‌شناسی تجربی‌اند، نه انسان‌شناسی به معنی اعم کلمه» (همان، ص ۱۹). این تلقی از موضوع علوم انسانی مسبوق به این پیش‌فرض نادرست است که تنها روش قابل قبول برای بررسی کنش انسانی را روش تجربی دانسته و هر نوع بررسی‌ای را که خارج از متد تجربی باشد، غیرعلمی پنداشته‌اند (ر.ک: راین، ۱۳۶۷، ص یازده). چگونه می‌توان پذیرفت که بررسی رفتارهای انسانی هیچ ربطی به اعتقاد به روح یا نفسی مجرد یا عدم اعتقاد به آن ندارد؟ آیا چنین اعتقادی در بررسی کنش‌های انسانی هیچ تأثیری ندارد؟ درست است که انسان‌شناسی علوم انسانی کامل نیست و نخواهد بود- همان‌طور که هر نوع انسان‌شناسی دیگری نیز چنین است- اما آیا می‌توان به این بهانه آن را منحصر در انسان‌شناسی تجربی دانست؟ درست است که انسان‌شناسی علوم انسانی یک انسان‌شناسی فراگیر و دربرگیرنده همه وجوه و شئون وجود انسانی نیست، اما آیا

می‌توان به این بهانه با تصلب بر انحصار روش‌شناسی آن در روش تجربی، آن را در حد توصیف و تبیین یک لایه سطحی از کنش‌های انسانی خلاصه کرد؟ (شریفی، ۱۳۹۳، ص ۱۱۹)؛ البته پیچیدگی انسان متعارف و معمولی نه تنها کمتر از انسان فلسفی یا عرفانی نیست، بلکه به دلیل متغیر بودن آن و قرارنداشتن آن ذیل قاعده مشخصی، مطالعه کنش‌های وی امری مشکل و پیچیده‌تر خواهد بود. در ادامه به برخی از ویژگی‌های مهم کنش انسانی اشاره خواهد شد.

### ۱) آگاهانه و ارادی بودن کنش انسانی

افعال صادره از انسان به دو دسته آگاهانه و ناآگاهانه قابل تقسیم‌اند. مراد از رفتارهای آگاهانه کنش‌هایی است که به آگاهی و شناخت انسان وابسته‌اند؛ به گونه‌ای که اگر انسان آگاهی خود را نسبت به آنها از دست بدهد، آن کنش نیز از وی صادر نخواهد شد؛ مثل سخن گفتن، نوشتن، خواندن و درس دادن. صدور چنین کنش‌هایی وابستگی تامی به اراده انسانی دارد؛ از این رو از این گونه رفتارها به کنش انسانی تعبیر می‌شود.\* بر خلاف کنش‌هایی همچون گردش خون، ضربان قلب، فعالیت دستگاه گوارش، رشد مو و قد و امثال آن، که علی‌رغم ارتباطی که با انسان دارند، ارادی نیستند و در نتیجه این نوع افعال، مورد مطالعه علوم انسانی نیستند؛ بنابراین از ویژگی‌های کنش انسانی، آگاهانه و ارادی بودن آن بوده و در نتیجه علوم انسانی، بر خلاف علوم طبیعی از اشیای مستقل از فاعل سخن نمی‌گوید؛ بلکه از اموری سخن می‌گوید که از حیثی قائم به آگاهی فاعل از خویش‌اند (رک: لیتل، ۱۳۸۱، ص ۳۹۱، به نقل از: Taylor, 1985, p.98).

این ویژگی نقش مهمی در روش‌شناسی علوم انسانی خواهد داشت. به دلیل فرایند

\* ممکن است در حوزه علوم انسانی به بررسی برخی افعال طبیعی و غیرارادی انسان نیز پرداخته شود؛ نظیر مطالعه درباره سطح هوش، غرایز و عواطف انسانی، حافظه و ذهن در روان‌شناسی و نظایر آن. این گونه مسائل اصالتاً و بالذات از سنخ موضوع علوم انسانی نیستند؛ بلکه بررسی این گونه مسائل به منظور تحلیل علل و عوامل شکل‌گیری کنش‌های درونی و بیرونی انسان یا کنش‌های فردی و اجتماعی او صورت می‌گیرند.

پیچیده و دشوار فهم شکل‌گیری اراده در انسان و وجود مؤلفه‌های معرفتی و روانی پیش‌اراده- مثل تصور فعل، تصدیق به فایده و شوق- فهم، تبیین و تفسیر کنش‌های انسانی از تبیین مسائل طبیعی بسیار دشوارتر و پیچیده‌تر است (سوزنچی، ۱۳۸۹، ص ۱۱۷)؛ البته وابستگی کنش انسانی به اختیار و آگاهی و اراده او مستلزم آن نیست که هیچ نوع قانونی از رفتارهای انسانی قابل استنباط و استخراج نیست و هیچ حکم کلی مطمئنی درباره رفتارهای فردی یا جمعی آدمیان نمی‌توان داد، بلکه این وابستگی به ما نشان می‌دهد که اولاً موضوع علوم انسانی، امری سهل و ساده نیست و نباید نگاه ماشینی و مکانیکی به آدمی و رفتارهای او داشت؛ همچنین نمی‌توان بر اساس داده‌های ظاهری و فرمول‌های تجربی صرف، قانونمندی‌ها و نظم‌های کلی کنش‌های انسانی را به دست آورد. استخراج و کشف قانون از پدیده‌هایی بی‌جان و بی‌اختیار و بی‌اراده در مقایسه با استخراج قانون از کنش‌های ارادی و اختیاری و آگاهانه، کاری بس ساده‌تر و سهل‌الوصول‌تر است. ابزارهای چنین کشف و استخراجی نیز چندان پیچیده نیست؛ اما در کنش‌های انسانی، ابزار کشف قوانین انسانی متفاوت است و به صرف مشاهده مشابهت‌هایی در رفتارهای انسان‌های خاصی نمی‌توان قانون رفتار انسانی را کشف کرد. عنصر اختیار و اراده و وابستگی کنش‌های انسانی به فرهنگ و محیط موجب می‌شود که یک محقق هرگز به مشابهت‌های ظاهری میان کنش‌های انسانی دلخوش نباشد؛ چه بسا در باطن چنان مشابهت‌هایی، اختلافات عمیق و معناداری نهفته باشد.

تحقق کنش‌های اختیاری انسانی وابسته به توانایی‌ها، بینش‌ها و گرایش‌های اوست. گرایش‌های انسان دارای سطوح مختلفی است. برخی از گرایش‌ها امری غریزی و در سطح حیوانی است و برخی نیز فراتر آن و برخاسته از فطرت پاک انسانی است که نمی‌توان به معیارهای طبیعی و مادی تبیین کرد. انسان از لحاظ فطرت الهی، دارای گرایش به ارزش‌ها، خوبی‌ها و کمال است؛ ارزش‌هایی که به فرد یا گروه یا محیط خاصی محدود نیست؛ بلکه امری فراگیر و جهان‌شمول است. گرایش‌های معنوی انسان، زاده ایمان و باور و دلبستگی‌های انسان به برخی حقایق متعالی در این جهان

است. انسان در کنار گرایش‌ها و کنش‌ها دارای توانش‌های ویژه‌ای است. او توان مقابله و ایستادگی در برابر هجوم شهوات و تمایلات حیوانی را دارد و می‌تواند با تقویت نیروی اراده خویش، بر خواسته‌ها و گرایش‌های غریزی و حیوانی خود چیره و غالب شود (ر.ک: مطهری، ۱۳۷۱، ص ۱۰-۱۲ و ۱۳۷۳، ص ۱۲-۲۰).

بر این اساس در منطق علوم انسانی برای تحلیل و پیش‌بینی و کنترل کنش‌های انسانی صرفاً نباید به بعد بیرونی این کنش‌ها پرداخت. رابطه آنها و تأثیرپذیری‌شان از گرایش‌ها و بینش‌ها را نیز باید مورد توجه قرار داد و برای ایجاد هرگونه تغییری در کنش‌های انسانی حتماً باید به عوامل شکل‌دهنده آنها، یعنی گرایش‌ها و بینش‌ها توجهی ویژه داشت (شریفی، ۱۳۹۳، ص ۱۲۲-۱۲۶).

## ۲) نیت‌مندی و هدفداری کنش انسانی

با توجه به ویژگی آگاهانه و ارادی بودن کنش انسانی به ویژگی دیگری تحت عنوان نیت‌مندی و هدفداری کنش‌های انسانی می‌توان اشاره نمود؛ زیرا انسان موجودی هدفمند است و کنش‌های آگاهانه و اختیاری او نیز برای دستیابی به هدفی انجام می‌گیرد. حتی رفتارهایی که در ظاهر لغو و بیهوده و بی‌هدف تلقی می‌شوند، در واقع هدفمند بوده و به دنبال دستیابی به هدفی صورت می‌گیرند. از منظر انسان‌شناسی فلسفی تصمیم انسان برای انجام دادن کاری، متوقف بر شوقی است که اصالتاً به نتیجه کار و بالتبع به خود آن تعلق می‌گیرد و حصول شوق مشروط به تصور کار و نتیجه آن و تصدیق به مطلوبیت نتیجه است و چون نتیجه کار، مطلوب بالاصاله است (در مقابل خود کار که مطلوب بالتبع است)، آن را «غایت» و علم و محبت به آن را «علت غایی» می‌نامند. بر این اساس برای انجام یافتن فعل اختیاری، علت دیگری به نام «علت غایی» اثبات می‌شود (مصباح یزدی، ۱۳۶۴، ج ۲، ص ۴۷-۵۱ / شریفی، ۱۳۹۳، ص ۱۲۱)؛ از این رو کنش‌های به ظاهر یکسان ممکن است با اهداف متفاوتی صورت گیرند؛ به عبارت دیگر هرچند ظاهر این کنش‌ها یکسان است، باطن آنها بسیار متفاوت است. همین مسئله بر دشواری موضوع و مطالعات علوم انسانی می‌افزاید (شریفی، ۱۳۹۳، ص ۱۲۱).

هر کاری را که انسان اراده می‌کند، با هدف خاصی انجام می‌دهد، هرچند هدف‌های انسان بسیار متنوع است؛ برخی از آنها عاقلانه و متفکرانه انتخاب می‌شود و بعضی از طریق عادت و انسی که انسان با آنها دارد. بسیاری از کنش‌ها نیز ممکن است به هدف و مقصودی که کنشگر دارد، نرسد. هر انسانی تنها در مورد کنش‌های خودش است که از نیت مطمئنیم؛ اما در مورد کنش‌های دیگران، نیت را باید استنتاج و فهم کرد و این، کار آسانی نیست و نیاز به منطق و فرایندی است تا به معنا و نیت کنش دست یابد.

ممکن است غایت یک فعل، وسیله‌ای برای رسیدن به امر دیگری قرار گیرد و آن دیگری نیز وسیله برای دست‌یافتن به امر سومی باشد و... به این معنا که اهداف و غایات فعل اختیاری، ذومراتب است؛ برخی به مثابه علل متوسط‌اند و برخی علت نهایی و غایی محسوب شود یا یک کار ممکن است چند هدف در طول یکدیگر داشته باشد و هدف نزدیک وسیله‌ای برای هدف دوم باشد و... تا به هدف نهایی برسد؛ البته هدف بودن نتیجه کار صرفاً تابع رابطه علیت بین کار و نتیجه نیست، بلکه بستگی به توجه فاعل نیز دارد و از اینجا نقش نیت و انگیزه در افعال روشن می‌شود؛ به‌ویژه اینکه ممکن است انگیزه‌های متعددی مجموعاً در تحقق فعلی مؤثر باشند (مصباح‌یزدی، ۱۳۶۴، ص ۵۰).

از لوازم هدفمندی، معناداری است و کنش‌های انسانی همواره معنادار است. معنایی که در کنش وجود دارد و کنشگر با نظر به آن فعالیت خود را انجام می‌دهد، در حکم روح و جان کنش است و به همین دلیل نمی‌توانیم کنش‌های انسانی را بدون توجه به معنای آنها بشناسیم. کسانی که تنها ظاهر کنش را می‌بینند و به معنای آن توجه نمی‌کنند یا معنای آن را درست نمی‌شناسند، درحقیقت به شناخت کنش نمی‌رسند.

کنش‌های انسانی مورد مطالعه علوم انسانی، کنش‌هایی معنادار هستند؛ به این معنا که پوسته‌ای دارند و مغزی؛ جسمی دارند و روحی؛ ظاهری دارند و باطنی. حقیقت این کنش‌ها را به صرف توجه به پوسته و ظاهر آنها نمی‌توان شناخت. باید مغز و باطن آنها

را مورد توجه قرار داد. کنش‌های انسانی به منظور تحقق آن معنا و روح و باطن انجام می‌گیرند؛ برای مثال کسی که برگه‌ای را داخل صندوق می‌اندازد، آنچه پوسته و ظاهر این رفتار است، همین است که برگه خاصی در داخل جعبه‌ای افکنده می‌شود؛ اما باطن آن چیزی است به نام رأی‌دادن، انتخاب‌کردن و تعیین سرنوشت خود. یا کسی که به هنگام برخورد با فرد دیگری دستش را روی سینه‌اش می‌گذارد، ظاهر کار همین حرکت بدنی خاص است؛ اما باطن و مغز آن چیزی است به نام احترام‌گذاشتن به طرف مقابل که به آن کنش معنا می‌دهد. علت غایی آن کنش همین معناست. بدون فهم آن معنا، تبیین چنین فعالیتی تقریباً امری خنده‌دار می‌شود. این در حالی است که موضوع مورد مطالعه علوم طبیعی و تجربی، فاقد چنین خصلتی است. حرکت سیارات و گردش زمین به دور خورشید یا کنش‌های طبیعی انسان مثل جذب و هضم و دفع، اموری «معنادار»، به معنای مورد نظر نیستند؛ یعنی ظاهر و باطن آنها یکسان است؛\* از این رو کنایه و رمز و استعاره در کنش‌های طبیعی معنا ندارد. به همین دلیل «توصیف» (Description) به عنوان نخستین مرحله از شناخت علمی در علوم طبیعی خیلی شفاف و روشن است؛ اما در علوم انسانی که ناظر به پدیده‌ها و کنش‌های انسانی است، حتی توصیف دقیق موضوع کار ساده‌ای نیست و صرفاً با ابزارهای تجربی و حسی نمی‌توان حقیقت کنش انسانی را توصیف کرد. توجه به این حقیقت موجب می‌شود که در به‌کارگیری روش‌های علوم طبیعی برای تحلیل موضوعات علوم انسانی با احتیاط بیشتری برخورد

---

\* البته همین کنش‌های طبیعی حاوی پیام‌ها و نشانه‌های معنوی و الهی‌اند. همه آنها از آیات خداوندند. تأمل در هر کدام از آنها می‌تواند ما را به حقیقت هستی رهنمون سازد. در یک معنای وسیع و با یک نگرش عرفانی و توحیدی و اسلامی به طبیعت می‌توان گفت همه اجزای عالم طبیعت از هوشمندی و شعور برخوردارند. قرآن کریم چه زیبا این حقیقت را بیان می‌کند که «تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يَسْبُحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا: آسمان‌های هفتگانه و زمین و هر کس در آنهاست، او را تسبیح می‌گویند و هیچ موجودی نیست مگر اینکه به ستایش او تسبیح می‌گوید، ولی شما تسبیح‌شان را نمی‌فهمید. به راستی که او بردبار آمرزنده است» (الاسراء: ۴۴) (شریفی، ۱۳۹۳، ص ۱۲۱).



کنیم (شریفی، ۱۳۹۳، ص ۱۲۶-۱۲۹).

به عبارت دیگر در علوم انسانی تنها از روش تجربی محض استفاده نمی‌شود؛ زیرا در علوم انسانی به دنبال شناسایی موضوع نیستیم تا آن را مورد بحث و بررسی قرار دهیم؛ بلکه هدف این است که آن پدیده را بفهمیم و توصیف و ارزیابی کنیم. در علوم انسانی علاوه بر تجربه و تبیین ظاهر، باید معنا و نیت که امری درونی است، فهم شود و حتی «فهم فهم» نیز صورت می‌گیرد. در تبیین و تفسیر برخی رفتارهای بشری، افزون بر اینکه نیاز به روش تجربی و عقلی است، باید به منابع وحیانی و روایی نیز مراجعه نمود و حتی فهم برخی کنش‌های انسانی مبتنی بر شناخت و درک صحیح از سنت‌های الهی در جوامع و سرگذشت اقوام گذشته می‌باشد که این خود، منطق خاصی می‌طلبد.

### ۳) اعتباری بودن موضوع علوم انسانی

یکی دیگر از ویژگی‌های کنش انسانی به مثابه موضوع علوم انسانی، اعتباری بودن آن است. مراد از اعتباری، مفاهیم و احکامی‌اند که خارج از کنش انسان، تحقق و واقعیتی ندارند و انسان آنها را برای رسیدن به مطلوب و اهداف زندگی خود، فرض و اعتبار کرده، از آنها بهره می‌گیرد (ر.ک: طباطبایی، ۱۳۶۴، ج ۲، ص ۱۳۸)؛ به عبارت دیگر «ادراکات اعتباری در مقابل ادراکات حقیقی... فرض‌هایی است که ذهن به منظور رفع احتیاجات حیاتی آنها را ساخته و جنبه وضعی و قراردادی و فرضی و اعتباری دارد... و تابع احتیاجات حیاتی و عوامل مخصوص محیط است و با تغییر آنها تغییر می‌کند» (همان)

اعتباریات به دو دسته اعتباریات بالمعنی الاعم (معقولات ثانیه) و اعتباریات بالمعنی الاخص (مقسم ادراکات اعتباری) قابل تقسیم است. دسته اول ناظر به تقسیمات مفاهیم ماهوی و غیرماهوی است که اعتباریات بالمعنی الاعم از سنخ مفاهیم غیرماهوی‌اند. اعتباریات بالمعنی الاخص از نوآوری‌های مرحوم علامه طباطبایی<sup>ع</sup> است که از آن به اعتباریات عملی نیز تعبیر می‌شود. این معنا از اعتباریات به دو بخش عمومی (ثابت) و فردی (متغیر) تقسیم می‌شود. اعتباریات عمومی به دو دسته قبل‌الاجتماع و بعد‌الاجتماع

تقسیم می‌شوند. «ضرورت و وجوب»، «حسن و قبح»، «استخدام و اجتماع»، «پیروی از علم» و «اصل ساده‌ترین» از اقسام قبل‌الاجتماع‌اند و اصل مالکیت، ریاست، سخن و امر و نهی از اقسام بعد‌الاجتماع می‌باشند (همان، ص ۱۹۷-۲۳۲). بنابراین اعتباریات بالمعنی الاخص نه مساوق با معقولات ثانیه (اعتباریات بالمعنی الاعم)‌اند و نه ذهنی محض؛ بلکه ضمن ذهنی‌بودن، بر امور حقیقی نیز تکیه داشته، دارای آثار واقعی‌اند. اموری نظیر مالکیت، ازدواج، معاملات، شئون اجتماعی، ریاست و مرئوسیت، روابط سیاسی و اقتصادی و... از سنخ اعتباریات بوده و گویای کنش انسانی و اجتماعی می‌باشد؛ لذا فهم و تفسیر کنش انسانی، مبتنی بر فهم اعتباریات خواهد بود (ر.ک: وینچ، ۱۳۷۲، ص ۱۰۱-۱۰۳).

توضیح اینکه رفتار و کنش اختیاری انسان را می‌توان به لحاظ‌های مختلف در نظر گرفت. این رفتارها از یک لحاظ، تنها رفتار طبیعی و زیستی انسان به شمار می‌روند، مانند خوردن، آشامیدن، رفتارهای جنسی و خوابیدن. این گونه رفتارها اموری حقیقی و عینی هستند و از این لحاظ، اختصاصی به انسان ندارد و در نتیجه مفاهیمی که صرفاً ناظر به این امورند، حقیقی بوده و از سنخ مفاهیم ماهوی خواهند بود؛ اما در کنار این مفاهیم حقیقی، عناوین و مفاهیم دیگر مطرح‌اند که مابازای مستقل خارجی ندارد و ذهن انسان برای پیشبرد اهداف و زندگی خویش، آن را در برابر آن رفتارها و کنش‌ها، ایجاد و اعتبار می‌کند که از آن به مفاهیم اعتباری تعبیر می‌شود؛ مثلاً ریاست‌کردن، اطاعت‌کردن، پس‌انداز‌کردن، مالیات‌دادن، رأی‌دادن، وام‌گرفتن، دزدی، ربا، زنا (طباطبایی، ۱۳۷۱، ج ۲، ص ۱۱۵-۳۲۵، ج ۶، ص ۳۷۴ و ج ۷، صص ۲۹۷ و ۳۹۶)، مجازات‌کردن، صدقه‌دادن، انصاف‌به‌خرج‌دادن، عدالت‌ورزیدن، ظلم‌کردن، حتی مکالمه و گفتگو، بی‌احترامی‌کردن، نمازخواندن، تعهددادن، قراردادبستن، استفادادن، خرید و فروش و عرضه و تقاضا را می‌توان از سنخ این گونه رفتارها قلمداد کرد و می‌توان ادعا کرد که آنچه از رفتارهای ارادی انسان، خصوصاً در زندگی اجتماعی مد نظر است، غالباً همین گونه رفتارها می‌باشند (میرنصیری و ساجدی، ۱۳۹۶، ص ۵-۲۸)؛

بنابراین بخش عمده زندگی انسان بر اساس همین ادراکات و اعتباریات، به‌ویژه، اعتبارات اجتماعی شکل می‌گیرد. در علوم انسانی از کنش فردی و اجتماعی انسان، از نهادهای اجتماعی و سیاسی - نظیر خانواده، آموزش و پرورش، حکومت، سیاست، ریاست و...، روابط اجتماعی و نظایر آن سخن گفته می‌شود. تمامی این امور از سنخ اعتباریات‌اند و فهم و تفسیر هر کدام و همچنین پژوهش در این زمینه‌ها منطبق خاصی می‌طلبد؛ همان‌گونه که علامه طباطبایی<sup>۱</sup> نیز اشاره کردند: «در مورد اعتباریات نمی‌توان دست توقع به سوی برهان دراز کرد؛ زیرا مورد جریان برهان حقایق می‌باشد» (طباطبایی، ۱۳۶۴، ج ۲، ص ۱۹۸).

با توجه به نوع تلقی از موضوع علوم انسانی، مکاتب روش‌شناختی مختلفی شکل گرفته است؛ برای نمونه «پارادایم اثباتی» از آنجاکه ماهیت موضوع علوم انسانی را مانند علوم طبیعی تماماً عینی و مبتنی بر روابط علی می‌داند، روش پژوهش در علوم انسانی را منحصراً روش کشف و تبیین این روابط انسانی و اجتماعی معرفی می‌کند؛ به عبارت دیگر کشف قوانین حاکم بر رفتار انسان که مورد توجه در این پارادایم است، برای محقق، روش کنترل و پیش‌بینی را در مورد رفتار و پدیده‌های انسانی همانند پدیده‌های طبیعی می‌داند و در نتیجه روش آن نیز کاملاً اثباتی و تجربی خواهد بود (ر.ک: ایمان، ۱۳۹۱، ص ۹۲-۹۳)؛ درحالی‌که پارادایم تفسیری موضوع علوم انسانی را تماماً واقعیتی ذهنی معرفی می‌کند و در نتیجه در علوم انسانی صرفاً به دنبال فهم انگیزه‌های رفتار و کشف قواعد اجتماعی بوده، روش‌شناسی خاصی پیشنهاد می‌دهد (همان، ص ۹۵-۱۰۱)؛ به عبارت دیگر بر اساس «پارادایم اثباتی» کنش انسانی همانند موضوع علوم طبیعی، کاملاً عینی و خارجی بوده، واقعیت‌های خارجی و عینی هیچ‌گونه وابستگی به فرهنگ‌ها و ارزش‌ها ندارند و خالی از ارزش‌ها هستند؛ لذا همان روش‌شناسی علوم طبیعی بر آن حاکم خواهد بود؛ درحالی‌که در «پارادایم تفسیری» به ذهنی بودن موضوع علوم انسانی تأکید شده و به همین دلیل خالی از رنگ و لعاب فرهنگی و ارزشی نیست؛ از این رو روش‌شناسی خاصی را اقتضا می‌کند (ر.ک: ایمان، ۱۳۹۱، صص ۷۷-۸۰ و ۱۱۵-۱۱۷).

بنابراین روش تحقیق و پژوهش در علوم انسانی متأثر از ماهیت موضوعی آن است؛ مثلاً روش تحقیق در علوم طبیعی همان روش تجربی جهت کشف و تبیین روابط علی بین امور طبیعی و همچنین پیش‌بینی و تسلط بر آنهاست؛ چراکه طبیعت به دلیل حکومت جبر و ضرورت بر آن، به‌طوریکسان و ثابت عمل می‌کند و از این‌رو محقق علوم طبیعی می‌تواند با این روش به کشف این نظم طبیعی و ثابت اقدام کند؛ اما روش‌شناسی در علوم انسانی با توجه به ماهیت خاص موضوع این علوم، یعنی رفتار ارادی و روابط و نهادهای اجتماعی، امری متفاوت خواهد بود.

بر اساس مبانی نظری و معرفت‌شناختی در اندیشه اسلامی به‌ویژه در مکتب علامه طباطبایی<sup>۱</sup> به دلیل وجود اقتضائات و امیال فطری دائمی و ثابت در خلقت انسان، اعتباراتی که منشأشان این امور فطری می‌باشند نیز دائمی و ثابت خواهند بود و از این‌رو نسبت در این گونه اعتباریات جاری و ساری نیست (ر.ک: میرنصیری، ۱۳۹۴، ص ۵۴-۵۸). روش فهم و تفسیر اعتباریات فطری نیز با روش اعتباریات غیرفطری متفاوت است. در فهم اعتباریات فطری به دلیل وجود اشتراکات بشر و ثبات آن می‌توان از روش قیاسی (جدلی) نیز بهره گرفت؛ درحالی‌که در مورد اعتباراتی که منشأ غیرفطری دارند، مثل عوامل جغرافیایی، محیط شغلی، تحول علوم و صنایع، حتی غریزه تحول‌خواهی و غیره نیازمند درک و فهم از نزدیک و همدلانه با مردمی است که این معانی را خلق کرده‌اند؛ چراکه این اعتبارات ناشی از خلاقیت انسان‌ها هستند و روشن است که برای فهم آنها جز از طریق درک از نزدیک و بررسی کاربرد این مفاهیم در متن زندگی روزمره آنان نمی‌توان اقدام کرد؛ از این‌رو تفهم اعتبارات و قواعد بسان درگاهی است که محقق را به فضای معانی برخی رفتارهای انسانی و همین‌طور روابط، نهادها و ساختارهای اعتبارشده وارد می‌کند و تازه بعد از این شناخت و فهم است که محقق علوم انسانی در این گونه مسائل قادر به تبیین علی برای تدوین نظریه‌های کلی و فراگیر، هرچند به‌طورنسبی می‌شود (همان).

از دیگر نتایج معرفت‌شناختی و روش‌شناختی این ویژگی، آن است که علوم انسانی

اساساً بشری و دستاورد عقل جمعی است و تا زمانی که نیازها و پرسش‌های آدمی به درستی فهم نشود، نمی‌توان تحلیلی صحیح از کنش‌ها و رفتارهای انسان در توجه به زندگی اجتماعی و استخدام منابع و ابزارها برای دستیابی به اغراض خاص به دست داد. انسان نیازهای متنوع و البته دگرگون‌پذیر دارد؛ از سوی دیگر نمی‌تواند همه آنها را اشباع نماید؛ بنابراین در دستیابی به اهداف خاص برخی از آنها را بر دیگری ترجیح می‌دهد. این ترجیح را بنا بر حکم عقل جمعی صورت می‌دهد. انسان فرا می‌گیرد که حیات جمعی با نظامات و الزامات اجتماعی سازگار است؛ از این رو با تعدیل در نفع فردی، منافع جمعی را اساس حیات اجتماعی قرار می‌دهد. همه این نظامات اعتبارات بشری است و در این زمینه دین می‌تواند در اصلاح یا تکمیل آن نقش اساسی داشته باشد (پورحسن، ۱۳۹۲، ص ۴۷-۷۰).

#### ۴) تابع اقتضات زمینه‌ها، ساختارها و بافتارهای فرهنگی - اجتماعی

کنش انسانی به مثابه موضوع علوم انسانی به دلیل اعتباری بودن آن، تابع احتیاجات حیاتی و عوامل محیطی و فرهنگی است و با تغییر آنها تغییر می‌کند (طباطبایی، ۱۳۶۴، ج ۲، ص ۱۳۸)؛ به عبارت دیگر از مختصات کنش انسانی، وابستگی آن به نیازها، زمینه‌ها، زمان‌ها و شرایط فکری- فرهنگی است. علوم انسانی بر خلاف علوم طبیعی و علوم پایه، وابسته به نیازها، جهان‌بینی‌ها، ایدئولوژی‌ها و شرایط اجتماعی می‌باشد. کنش‌های انسانی به عنوان موضوع علوم انسانی، به دلیل آگاهانه و هدفمند بودن، در شرایط مختلف تغییرپذیرند؛ زیرا هم اهداف انسانی در شرایط مختلف تغییر می‌کند و هم انسان برای نیل به هدف واحد در شرایط متفاوت نمی‌تواند یکسان عمل کند؛ لذا کنش‌های انسانی از موقعیت‌ها و شرایط تأثیر می‌پذیرند. بر خلاف موضوعات طبیعی که همواره به یک شکل و یک حالت در برابر محققان قرار می‌گیرند؛ به عبارت دیگر رفتارهای آدمیان در همه جا و نسبت به همه کس و در همه زمان‌ها یکسان نیستند؛ به شدت متأثر از شرایط محیطی و زمانی و مکانی‌اند (شریفی، ۱۳۹۳، ص ۱۳۰-۱۳۳)؛ زیرا اعتباریات هم مولود نیاز فرد و هم اجتماع بشری است. البته این مفاهیم بر حقایق و

جهان خارج مبتنی بوده و دارای آثار واقعی‌اند. از آنجایی که نیازها و احساسات درونی انسان‌ها موجب ساختن اعتباریات می‌شود، با تغییر آنها اعتباریات نیز دگرگون می‌شوند. تغییر شرایط، زمان، تحولات محیطی و نیازها موجب تغییر در اعتباریات می‌شوند (پورحسن، ۱۳۹۲، ص ۴۷-۷۰)؛ در نتیجه قوانین طبیعی، کاربرد فرازمانی و فرامکانی و فرامحیطی دارند؛ لذا این قوانین با لحاظ شرایط، تعمیم‌پذیرند؛ یعنی می‌توان با اطمینان گفت که «در شرایط و اوضاع و احوال مشابه، امور مشابهی رخ خواهد داد»؛ اما قوانین مستخرج از کنش‌های انسانی، وابسته به زمان و مکان و محیط‌اند و همچون قوانین طبیعی، قابلیت تعمیم را ندارند. (Popper, 1957, pp.7-8).

این ویژگی کنش انسانی (تبعیت از اقتضات زمینه‌ها، ساختارها و بافتارهای فرهنگی و اجتماعی) به معنای متغیر بودن است؛ چون اعتباریات مولود احساس درونی انسان و قوای فعاله اوست و بر نیازها و اقتضات استوار است. شرایط اجتماعی و نگرش‌ها و نیازها تغییر می‌یابند؛ از این رو متناسب با اهداف فردی و جمعی، دچار تحول می‌شوند. البته این به معنای پذیرش نسبت معرفتی در علوم انسانی نخواهد بود؛ زیرا انسان و اعتباریات او به رغم تغیر و تحول چشمگیر از نظر ویژگی‌های مادی و معنوی و تبعیت کنش وی از شرایط درونی و بیرونی، همه آنها از جوهر مشترک و تغییرناپذیر فطرت برخوردارند و با پذیرش اصل فطرت، مشکل نسبت معرفتی که دامنگیر برخی مکاتب فکری نظیر پارادایم تفسیری است نیز رفع خواهد شد. بر اساس پارادایم تفسیری به جهت ویژگی موضوع علوم انسانی، نظریه‌ها باید در خلال فرایند تحقیق و بر اساس تفاسیر کنشگران از واقعیت و رفتارهای خویش ساخته شوند. با اتخاذ چنین رویکردی اگرچه رهیافت پوزیتیویستی رد شده است، به جهت ابتدای این رویکرد بر انکار هویت مشترک انسانی (فطرت) به نسبت انجامیده است (رک: ترخان، ۱۳۹۶، ص ۲۹-۵۲). از جمله مکانیسمی که ضمن پذیرش تغییرپذیری اعتباریات، آن را از دام نسبت معرفتی مصون می‌دارد، مسئله معیار و مقیاس آن است. اعتباریات نیز از لحاظ ارزش‌سنجی، دارای معیار و مقیاس منطقی‌اند؛ از جمله مهم‌ترین معیارها، لغویت

و عدم لغویت می‌باشد. اعتباریاتی که متناسب با اغراض- با توجه به عقل جمعی- باشند، مطلوب و در غیر این صورت بیهوده خواهد بود؛ بنابراین اعتباریات در پیوند با کارآمدی، ترقی و پیشرفت و تحول و تطور نیازها و نگرش‌هاست؛ لذا تغییر اعتباریات بر اساس شرایط واقعی اجتماعی است؛ به عبارت دیگر اعتباریات برای وصول به هدف و غایت فرض می‌شوند و همین امر موجب می‌شود که قائل به مقیاس برای آنها باشیم. این مقیاس عقلانی همان لغویت و عدم لغویت اعتبار است (طباطبایی، ۱۳۶۴، ج ۲، ۱۶۸/ پورحسن، ۱۳۹۲، ص ۴۷-۷۰).

پذیرش وابستگی کنش انسانی به نیازها، فرهنگ، زمان و مکان، محیط به معنای پذیرش جبر حتی جبر اجتماعی نیز نمی‌باشد؛ به عبارت دیگر اگرچه کنش‌های انسانی به‌نوعی تابع نیازها و جامعه است، این تابعیت به‌گونه‌ای نیست که اختیار را از انسان، سلب و او را مجبور به جبر فلسفی کند یا اعضا را مجبور به پذیرش همیشگی ساختارهای حاکم بر جامعه نماید؛ بنابراین غلبه قوای اجتماع بر قوای فرد اکثری است و جبر اجتماعی مورد پذیرش نیست (ر.ک: طباطبایی، ۱۳۷۱، ج ۴، ص ۹۷ و ج ۱۳، ص ۱۸۹-۱۹۴). بر اساس آیه «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» (رعد: ۱۱) برای تغییر در سطح کلان جامعه، تغییر در آگاهی‌ها و اراده‌های فردی شرط لازم است (ر.ک: طباطبایی، ۱۳۷۱، ج ۵، ص ۱۳-۱۴، ج ۱۱، ص ۳۱۰ و ج ۱۸، ص ۵۹) و تا زمانی که اراده انسانی برای تغییر در امور مهیا نباشد، تغییری در وضع اجتماعی او نیز اتفاق نخواهد افتاد و این مطلب حاکی از اهمیت اراده انسانی در تحقق امور و تغییر ساختارهای اجتماعی دارد که در نظریه‌های ساختارگرایان کم اهمیت جلوه کرده است (ترخان، ۱۳۹۶، ص ۲۹-۵۲).

در علوم انسانی به پیامدهای کنش انسانی نیز توجه می‌شود. کنش انسانی، پیامدهای مختلفی اعم ارادی و غیرارادی به همراه دارد. پیامدهای ارادی از نوع کنش‌های انسانی است. پیامدهای غیرارادی از نوع کنش انسانی نیست. پیامدهای تکوینی و غیرارادی تخلف‌پذیر نبوده، حتمی‌الوقوع‌اند؛ اما پیامدهایی که از نوع کنش

انسانی به شمار می‌آیند، وابسته به اراده انسان‌ها هستند و امکان تخلف از آنها وجود دارد. از آنجاکه انسان‌ها اغلب کنش‌های خود را با توجه به پیامدهای آن انتخاب کرده، انجام می‌دهند یا از کنش‌های فراوانی به دلیل پیامدهای غیرمطلوب آن اجتناب می‌ورزند، مسئله پیش‌بینی در حوزه کنش انسانی، امری پیچیده خواهد بود؛ زیرا کنش‌های انسانی دارای پیامدهایی هستند که بعضی از آنها قابل پیش‌بینی است و برخی غیرقابل پیش‌بینی؛ برخی از آنها ارادی است و برخی دیگر غیرارادی؛ برخی از آنها پیامدهای فردی‌اند و برخی دیگر پیامدهای جمعی؛ برخی پیامدهای عاجل‌اند و برخی دیگر آجل. آنچه قابل توجه است، این است که کنش‌های انسانی به دلیل اختیاری و آگاهانه‌بودن تا حدود زیادی متأثر از پیامدهای احتمالی خود هستند؛ یعنی انتخاب برخی از فعالیت‌ها به دلیل پیامدهای خوشایندی است که کنشگر توقع وقوع آنها را دارد یا اجتناب از برخی از کنش‌ها نیز معلول ترس از وقوع پیامدهای ناخوشایند و نامطلوبی است که کنشگر از وقوعشان خوف دارد؛ حتی اگر این توقع یا خوف، موهوم و غیرواقعی باشند؛ به عبارت دیگر این مسئله دشواری بررسی و پژوهش در علوم انسانی را نشان می‌دهد. معلوم می‌شود موضوع علوم انسانی را نباید همچون موضوعات علوم طبیعی خنثی و بی‌اراده در نظر گرفت. علل و عوامل آشکار و نهان فراوانی در شکل‌گیری کنش‌های انسانی نقش‌آفرینی می‌کنند که هم فهم آنها و هم داوری درباره کنش انسانی را پیچیده‌تر و چندوجهی می‌کند. استفاده از یک روش خشک و بی‌روح به نام روش تجربی برای داوری درباره کنش‌های انسانی و فهم علل و عوامل آنها یا پیامدهای آنها ممکن است ما را از فهم حقیقت این کنش‌ها غافل کند (شریفی، ۱۳۹۳، ص ۱۳۷).

بنابراین نمی‌توان با تمسک به یک مدل خاص، به مطالعه و بررسی تمامی جوامع انسانی پرداخت؛ همچنین نمی‌توان با تمسک به مدل قانون فراگیر مدعی شد هر قانونی که درباره کنش‌های انسانی کشف شود، فراگیر و همه‌جایی و همه‌مکانی است؛ بلکه اگر قانونی با توجه به همه نیازها و اقتضات مکانی و زمانی و فرهنگی کشف شود، در



آن صورت با حفظ آن شرایط و اقتضائات فراگیر خواهد بود (همان، ص ۱۲۹). یکی از مشهورترین مدل‌های «تیین» در علوم طبیعی که به اعتقاد برخی از اندیشمندان غربی باید در علوم انسانی نیز از همین مدل استفاده کرد، مدل «قانون فراگیر» است. برخی معتقدند مدل تبیین در همه دانش‌ها، اعم از طبیعی یا انسانی، منحصر در مدل قانون فراگیر است. منظور از قانون فراگیر این است که «هرگاه حادثه‌ای را تحت شمول قانونی طبیعی مندرج سازیم و به عبارت دیگر نشان دهیم که حادثه‌ای موافق با نظمی طبیعی و عام رخ داده است، آن را تبیین کرده‌ایم» (کیم، ۱۳۸۸، ص ۵۷). برخی از محققان داخلی نیز همین نظریه را پذیرفته و تنها مدل تبیین را مدل قانون فراگیر دانسته‌اند (بستان و دیگران، ۱۳۸۴، ص ۷۲-۷۳).

روشن است که این ویژگی فقط ناظر به مقام گردآوری نبوده، در مقام داوری نیز مطرح می‌باشد؛ بنابراین نمی‌توان با توجه به تفاوت مقام گردآوری و داوری چنین پنداشت که وابستگی به محیط و فرهنگ و جهان‌بینی و ایدئولوژی فقط در مرحله گردآوری است و نه در مرحله داوری. هم‌کنش‌های انسانی متأثر از وابستگی‌های فرهنگی، جهان‌شناختی، انسان‌شناختی و ارزش‌شناختی آنان است و هم‌داوری درباره آنها و برنامه‌ریزی برای تقویت، تغییر یا کنترل آنها متأثر از باورها و ارزش‌های پذیرفته‌شده محققان و پژوهشگران است. اساساً علوم انسانی علمی «تابع» و «وابسته» هستند. وابستگی تام و تمامی به دیدگاه‌های معرفت‌شناختی، جهان‌شناختی، انسان‌شناختی، خداشناختی و ارزش‌شناختی عالمان دارند (شریفی، ۱۳۹۳، ص ۱۳۳).

### نتیجه‌گیری

در مقاله حاضر به موضوع علوم انسانی و دلالت‌های روش‌شناختی آن پرداخته شد. موضوع علوم انسانی در یک معنای کلی، انسان و در معنای دقیق‌تر «کنش‌های انسانی» است. از ابتدا به چیستی و ماهیت انسان - به مثابه موضوع کلی و کنشگر اصلی در علوم انسانی - و برابری روش‌شناختی آن پرداخته شد. در چیستی و ماهیت انسان به دو رویکرد کلی اشاره شد: رویکرد ماتریالیستی و سکولار و رویکرد دینی و الهی. در هر

کدام از رویکردها، به دلالت‌های روش‌شناختی و همچنین روش‌شناسی شناخت انسان بررسی گردید. در ادامه برخی ویژگی‌های مهم کنش انسانی به مثابه موضوع علوم انسانی، مورد بحث و بررسی قرار گرفت؛ ویژگی‌هایی نظیر آگاهانه و ارادی‌بودن، نیت‌مندی و هدفداری، اعتباری‌بودن و تبعیت از اقتضائات زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی. در ذیل هر ویژگی به دلالت‌های روش‌شناختی آن در علوم انسانی نیز اشاره شد.

## منابع و مأخذ

\* قرآن کریم.

۱. ابراهیم‌زاده آملی، عبدالله؛ «انسان در نگاه اسلام و اومانیسم»، قیسات؛ ش ۴۴، ۱۳۸۶.
۲. ابن‌سینا؛ الشفاء- المنطق؛ قم: انتشارات مرعشی نجفی، ۱۴۰۵ق.
۳. —؛ النجات؛ مقدمه و تصحیح محمدتقی دانش‌پژوه؛ چ ۲، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۹.
۴. آخوند خراسانی، محمدکاظم؛ کفایة الاصول؛ قم: مؤسسه آل‌البیت لاحیاء التراث، ۱۴۱۱ق.
۵. استراوس، لوی؛ انسان‌شناسی فلسفی؛ ترجمه صدر نبوی؛ تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۶۵.
۶. ایمان، محمدتقی؛ فلسفه روش تحقیق در علوم انسانی؛ چ ۱، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۹۱.
۷. بستان، حسین و دیگران؛ گامی به سوی علم دینی؛ ج ۱ (ساختار علم تجربی و امکان علم دینی)، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۴.
۸. بلیکی، نورمن؛ پارادایم‌های تحقیق در علوم انسانی؛ ترجمه سیدحمیدرضا حسنی و دیگران؛ چ ۲، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۹۳.
۹. پارسانیا، حمید؛ جهان‌های اجتماعی؛ چ ۲، قم: کتاب فردا، ۱۳۹۲.
۱۰. پورحسن، قاسم؛ «اعتباریات اجتماعی و نتایج معرفتی آن؛ بازخوانی دیدگاه علامه طباطبایی»، مجله حکمت و فلسفه؛ ش ۳۶، ۱۳۹۲.
۱۱. ترخان، قاسم؛ «ویژگی‌های پارادایمی موضوع علوم انسانی اسلامی از نگاه علامه طباطبایی»، قیسات؛ دوره ۲۲، ش ۸۴، ۱۳۹۶.
۱۲. جوادی آملی، عبدالله؛ صورت و سیرت انسان در قرآن؛ قم: نشر اسراء،

- ۱۳۷۹.
۱۳. —؛ تفسیر انسان به انسان؛ چ ۱، قم: اسراء، ۱۳۸۴.
۱۴. علامه حلی، حسن بن یوسف؛ الجوهر النضید؛ قم: انتشارات بیدار، ۱۴۲۳ق.
۱۵. راین، آلن؛ فلسفه علوم اجتماعی؛ ترجمه عبدالکریم سروش؛ چ ۱، تهران: انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۶۷.
۱۶. رجبی، محمود؛ انسان شناسی؛ قم: مؤسسه امام خمینی علیه السلام، ۱۳۸۵.
۱۷. روح الامینی، محمود؛ مبانی انسان شناسی (گرد شهر با چراغ)؛ تهران: عطار، ۱۳۷۷.
۱۸. زعیمان، تغرید؛ الآراء الفلسفية عند أبي العلاء المعری و عمر الخيام؛ مصر: دار الثقافة للنشر، ۲۰۰۲م.
۱۹. سروش، عبدالکریم؛ تفرج صنع: گفتارهایی در اخلاق و صنعت و علم انسانی؛ تهران: مؤسسه فرهنگی صراط، ۱۳۸۵.
۲۰. سوزنچی، حسین؛ معنا، مکان و راهکارهای تحقق علم دینی؛ تهران: پژوهشگاه مطالعات فرهنگی و اجتماعی، ۱۳۸۹.
۲۱. شریفی، احمدحسین؛ مبانی علوم انسانی اسلامی؛ چ ۱، تهران: انتشارات آفتاب توسعه، ۱۳۹۳.
۲۲. صدر، سیدمحمدباقر؛ دروس فی علم الاصول؛ بیروت: دار الكتاب اللبنانی، ۱۴۰۶ق.
۲۳. صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم؛ الحکمة المتعالیة فی الاسفار الاربعة؛ چ ۲، قم: طلعه نور، ۱۴۲۸ق.
۲۴. طباطبایی، سیدمحمدحسین؛ اصول فلسفه و روش رئالیسم؛ تهران: صدرا، ۱۳۶۴.
۲۵. —؛ المیزان فی تفسیر القرآن؛ چ ۲، قم: اسماعیلیان، ۱۳۷۱.

۲۶. —؛ نه‌ایة الحکمة؛ تعلیقه و شرح غلامرضا فیاضی؛ ج ۴، قم: مرکز انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۶.
۲۷. علی‌تبار، رمضان؛ «بررسی تطبیقی مبانی انسان‌شناختی علم دینی و علم سکولار»، قیسات؛ ش ۷۱، ۱۳۹۳.
۲۸. —؛ «معیار علم دینی با تأکید بر علوم انسانی اسلامی (از منظر علامه طباطبایی)»، قیسات، ش ۸۱، ۱۳۹۵.
۲۹. —؛ طرح تحقیقی «معیار دینی‌بودن علوم انسانی» مربوط به صندوق حمایت از پژوهشگران و فناوران کشور (INSF) Iran National Science Foundation (در دست تدوین)، به شماره ۹۱۰۰۴۳۴۰.
۳۰. عمیق، محسن؛ «کاوشی در حقیقت اراده انسان»، انسان‌پژوهی دینی؛ ش ۳۰، ۱۳۹۲.
۳۱. غفاری، غلامرضا و ابراهیمی لویه؛ جامعه‌شناسی تغییرات اجتماعی؛ تهران: نشر آگرا و لویه، ۱۳۸۴.
۳۲. کاپلستون، فردریک؛ تاریخ فلسفه؛ ترجمه عبدالحسین آذرنگ؛ ج ۹، تهران: انتشارات سروش، ۱۳۶۶.
۳۳. کبیر، یحیی؛ فلسفه آنتروپولوژی؛ قم: مطبوعات دینی، ۱۳۹۱.
۳۴. کیم، جگون؛ «تبیین علمی»، علم‌شناسی فلسفی؛ ترجمه عبدالکریم سروش؛ تهران: صراط، ۱۳۸۸.
۳۵. گرامی، غلامحسین؛ انسان در اسلام؛ قم: دفتر نشر معارف، ۱۳۸۴.
۳۶. لیتل، دانیل؛ تبیین در علوم اجتماعی: درآمدی به فلسفه علم الاجتماع؛ ترجمه عبدالکریم سروش؛ تهران: نشر صراط، ۱۳۸۱.
۳۷. مصباح‌یزدی، محمدتقی؛ آموزش فلسفه؛ تهران: سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۴.

۳۸. مطهری، مرتضی؛ مقدمه‌ای بر جهان‌بینی اسلامی؛ ج ۱ (انسان و ایمان)، تهران: صدرا، ۱۳۷۱.

۳۹. —؛ مقدمه‌ای بر جهان‌بینی اسلامی؛ ج ۴ (انسان در قرآن)، تهران: صدرا، ۱۳۷۳.

۴۰. —؛ آشنایی با منطق؛ ج ۳۷، قم: انتشارات صدرا، ۱۳۸۶.

۴۱. میرنصیری، سیدروح‌اله؛ موضوع، روش و هدف علوم انسانی از منظر علامه طباطبایی (پایان‌نامه)، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۹۴.

۴۲. میرنصیری، سیدروح‌اله و ابوالفضل ساجدی؛ «اعتباریات و علوم انسانی از منظر علامه طباطبایی»، قیسات؛ ش ۴۸، ۱۳۹۶.

۴۳. وینچ، پیترا؛ ایده علم اجتماعی و پیوند آن با فلسفه؛ ترجمه زیر نظر سمت؛ ج ۱، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها «سمت»، ۱۳۷۲.

44. Hastings, Nancy Baxter; **Workshop calculus: guided exploration with review**; Vol.2. Springer Science & Business Media, 1998.

45. Carlson, Robert; **A concrete introduction to real analysis**; CRC Press, 2006.

46. Berger. P. L. & T. Luckmann; **the Social Construction of Reality**; Garden City: Doubleday, 1966.

47. Popper. Karl R; **the Poverty of Historicism**; The Beacon Press, 1957.

48. Robert P. Murphy & Amadeus Gabriel; **Study Guide to Human Action a Treatise on Economics**; Alabama: Ludwig von Mises Institute, 2008.